

رساله

نقد مجازات اعدام ورجم



آية الله العظمى حسيني نسب



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا ونبينا محمد وآله

الطيبين الطاهرين المعصومين

مجازات اعدام ، و بخصوص نوعی از آن که با خشونت بیشتر
همراه است ، یعنی رجم و سنگسار ، از مسائل بحث انگیز جهان
امروز به شمار می رود.

از یکسو ، گروهی از علمای ادیان مختلف و حتی بعضی از
قانونگذاران در کشورهای توسعه یافته مانند ژاپن ، چین ،
سنگاپور و بعضی از ایالت های آمریکا، و دهها کشور دیگر دنیا،
به دفاع از اصل اعدام به عنوان سخت ترین مجازات برای برخی
از جرائم سنگین پرداخته ، و آن را کیفری قانونی به حساب
می آورند.

از سویی دیگر ، بسیاری از اندیشمندان و عالمان و قانونگذاران دهها کشور دیگر جهان امروز ، مانند استرالیا ، کانادا ، و اکثریت کشورهای اروپایی ، مجازات اعدام را به طور کلی نفی نموده اند و آن را کیفری ناعادلانه ، و غیر عقلائی می دانند.

در بعضی از کشورها نیز ، قانون اعدام به صورت کامل نفی نشده است ولی در عمل ، اجرا نمی گردد.

در این رساله موجز بر آنیم تا انشاء الله ، ابتدا به بررسی مجازات اعدام به صورت عام ، از دیدگاه عقل و شرع اسلام بپردازیم ، و سپس ، نوع خاصی از اعدام را که رجم و سنگسار است ، مورد کنکاش قرار دهیم.

فصل اول

نقد مجازات اعدام از دیدگاه عقلانیت و عدالت

این کیفر سنگین که از دیدگاه موافقان آن به عنوان اجرای عدالت و یا عامل بازدارندگی قلمداد می گردد ، از دیدگاه عقلانیت و عدالت ، با چالش های بزرگی روبرو می گردد.

چالش نخست

کیفر اعدام به خاطر جرائی مانند ارتداد ، قصاص ، توهین به مقدّسات ، معارضه با حکومت و امثال آن ، نه تنها فردی را که مجرم شناخته شده است مجازات می کند ، بلکه همزمان ، به دلیل اینکه اعدام ، همان قتل و کشتن یک فرد است ، موجب کیفر دادن افرادی می گردد که جرمی مرتکب نشده اند و بدون تقصیر و گناه ، آسیب های سنگین و غیر قابل جبرانی را متحمل

می گردند. این افراد ، پدر ، مادر ، همسر ، و کودکان فرد متهمی هستند که اعدام می شود.

رنج جانکاهی را که یک مادر به هنگام اعدام پسرش و تا آخر عمر خود تحمل می کند ، کمتر از دردی نیست که جوانش در بالای دار ، متحمل می شود. همچنین ، درد روحی یک پدر که شاهد کشته شدن فرزند خود هست ، آنقدر جانسوز و دشوار است که در برخی موارد ، پدر برای اینکه طاقت شنیدن خبر اعدام پسرش را نداشته ، دست به انتحار و خودکشی زده است. یعنی درد مشاهده اعدام فرزند برای او ، از رنج کشته شدن و مردن خودش بیشتر بوده است.

همانگونه ، همسر یک متهم ، که با اعدام او ، شاهد جان دادن شریک زندگی خویش است ، و کودکانی که با کشته شدن پدر ، داغ جانسوز او و رنج یتیمی را تا آخر عمر خودشان بر دوش می کشند ، همگی درهم شکسته می شوند و بدون اینکه تقصیر و گناهی داشته باشند ، کیفر می بینند.

بنا بر این ، اعدام یک متهم ، در اعمّ اغلب ، ملازم با تحمیل رنجی جانکاه بر افراد دیگری می شود که جرمی مرتکب نشده اند و این امر، بر خلاف عدالت و عقلانیت است.

زیرا در این استدلال ، دو گزاره به عنوان صغرا و کبرای برهان ، به شرح ذیل وجود دارند که قطعی و غیر قابل انکار هستند:

1. مجازات اعدام یک متهم ، امری است که موجب تحمیل رنجی عظیم و دردی جانکاه و غیر قابل جبران بر افراد دیگری می شود که هیچ جرم و گناهی مرتکب نشده اند.

2. هر امری که موجب تحمیل رنجی عظیم و دردی جانکاه و غیر قابل جبران بر افراد دیگری شود که هیچ جرم و گناهی مرتکب نشده اند، بر خلاف عدالت و عقلانیت نسبت به این افراد بی گناه است.

نتیجه : مجازات اعدام ، بر خلاف عدالت و عقلانیت نسبت به این افراد بی گناه است.

در اینجا این سؤال مطرح می گردد که آیا راه دیگری وجود ندارد که تنها شخص مجرم ، با روشی سخت گیرانه به کیفر اعمال خود برسد، بدون اینکه افرادی دیگر که گناه و جرمی مرتکب نشده اند ، دچار چنین رنج و مجازات بی دلیل شوند؟

چالش دوم

حکم اعدام ، در بسیاری از موارد ، مستند به اقرار و اعتراف متهمان ، صادر و اجرا می گردد. حتی در مواردی که شواهد دیگری مانند شهادت شهود، بر ارتکاب جرم یک متهم وجود دارد، قاضی ها و بازجوها در پی اقرار و اعتراف نهایی وی هستند و پس از آن ، با اطمینان اعلام می کنند که : متهم به جرم خود اقرار و اعتراف کرد ، و این امر را بالاترین دلیل برای اثبات جرم او بحساب می آورند، و بر این اساس ، حکم اعدام را صادر و اجرا می کنند.

این در حالی است که اقرار و اعتراف یک فرد به ارتکاب جرمی مانند قتل و امثال آن ، علل و انگیزه های گوناگونی به شرح ذیل ، می تواند داشته باشد.

الف. انگیزه شخص متهم ، ممکن است این باشد که واقعا جرمی را مرتکب شده و بر اساس ادله و شواهد موجود در پرونده ، خود را ناگزیر به اعتراف بدانند.

ب . انگیزه او ممکن است این باشد که جرمی را مرتکب شده و به خاطر خلاص شدن از عذاب وجدان ، به ارتکاب جرم خود اقرار و اعتراف می کند.

ج . سبب اقرار متهم ممکن است این باشد که گرچه جرمی مرتکب نشده ولی تحت شکنجه های جسمی یا روحی قرار گرفته است ، و به منظور خلاص شدن از آن شکنجه های طاقت فرسا ، از روی اکراه ، به جرمی که مرتکب نشده است ، اعتراف می کند.

د . علت اقرار متهم ممکن است این باشد که گرچه جرمی را واقعا مرتکب نشده است ، ولی برای رها کردن فرد دیگری که مجرم حقیقی است ، جرم او را به گردن می گیرد.

این اقرار و اعتراف می تواند به خاطر اسباب و عللی به شرح ذیل ، تحقق یابد.

1. تهدید

این پدیده ، در جوامعی مشاهده می شود که گروه های تبهکار و قدرتمند و سازمان های مافیایی پرنفوذی حضور دارند. هنگامی که یکی از سردمداران اصلی این سازمانها مرتکب قتل می شوند و آن گروه قدرتمند و سازمان تبهکار می خواهد پرونده قتل مذکور به سرعت بسته شود و رد پایی از مجرم واقعی نماند ، به سراغ یک شخص ضعیف و بی یار و یآوری در جامعه یا در سازمان خود می روند و به او دستور می دهند تا آن جرم را به گردن بگیرد و در دادگاه حاضر شود و اعتراف و اقرار نماید. در

صورت امتناع او از پذیرش این امر ، وی را تهدید می کنند که هم او و هم همسر و فرزندان او و پدر و مادر وی را نیز خواهند کشت. همچنین، به او وعده می دهند تا پس از دستگیری و زندانی شدن وی ، سعی خواهند کرد او را از زندان نجات دهند و جای امنی برایش بیابند.

فردی که در چنین جوامعی زندگی می کند می داند که تهدید آن سازمانهای مافیای جهنمی ، امری قطعی است و امکان دادخواهی و در امان ماندن برای او و امثال او وجود ندارد. زیرا اینگونه سازمانهای مخوف و قدرتمند ، نوعاً با دستگاه حاکمه و سیستم قضایی و انتظامی کشور ، مرتبط و هماهنگ هستند.

از اینرو، فرد مذکور ، خود را میان دو امر ، مخیر می بیند: یا اینکه اقرار و اعتراف به جرم و گناه ناکرده نماید و تنها خودش از میان برود و شاید هم نجات یابد ، و یا آنکه هم خودش و هم کلیه اعضای خانواده و پدر و مادرش کشته شوند.

روشن است که اراده چنین شخص ضعیف و مستضعفی در شرایط مذکور ، در هم شکسته می شود و از روی اجبار ، گناه دیگری را به گردن می گیرد و به زندان می افتد و یا حکم اعدام وی اجرا می گردد ، و در نتیجه ، پرونده قتل بسته می شود و قاتل واقعی در امن و امان می ماند.

نه تنها در کشورهای جهان سوم ، بلکه حتی در کشورهایی که ادعای دموکراسی و سیستم قضایی پیشرفته دارند ، اعدام هایی از این دست صورت پذیرفته ، و سالها پس از اجرای حکم اعدام ، بی گناهی فرد اعدام شده ، به اثبات رسیده است.

2. تطمیع

این امر ، نوعا در کشورهای فقیر که حمایت از تهیدستان وجود ندارد ، تحقق می یابد. هنگامی که فردی از خانواده ای ثروتمند قتلی را مرتکب می شود ، آن خانواده برای محفوظ ماندن از پیگیری قضایی و مطرح شدن نامشان در آن جنایت ،

به دنبال شخصی ساده دل و فقیر که کارش به استخوان
 رسیده می روند و با عرضه مبالغ هنگفتی از او می خواهند تا
 جرم مذکور را بر عهده بگیرد و به او وعده می دهند تا با نفوذی
 که در نظام دارند ، تلاش خواهند کرد بعدا او را نجات دهند.

طبعاً ، پذیرش این پیشنهاد آسان نیست ، اما شخص فقیر و
 تهیدستی که کمرش زیر بار مشکلات معیشتی و وام های سنگین
 شکسته و همواره شرمنده تامین مایحتاج زن و فرزند خویش
 است و زندگی در نظر او نوعی مرگ تدریجی است، چه بسا قبول
 مبالغ هنگفتی را که می تواند خانواده او را از فقر برهاند ، بر
 زندگی نکبت بار و طاقت فرسای خود ، ترجیح می دهد.

وقتی در جوامع خود می بینیم که هر چند وقت یکبار ، فردی
 تهیدست و مستمند بر اثر شدت فقر و عدم توانایی در تامین
 خوراک و پوشاک زن و فرزندش ، طاقتش طاق می شود و
 عنان صبر را به دلیل شرمندگی در برابر خانواده خود از دست
 می دهد و دست به خودکشی می زند و مرگ را بر زندگی غیر قابل

تحمل خویش ترجیح می دهد، به روشنی معلوم می گردد که دست یافتن ثروتمندان مجرم به چنین اشخاص محتاجی که به آخر خط رسیده اند ، و حاضرند در مقابل نجات خانواده خود، مرگ را به جان بخرند ، کار دشواری نیست.

3. انگیزه های عاطفی

این حالت در مواردی تحقق می یابد که فردی می بیند یکی از عزیزانش که به شدت به وی عشق می ورزد ، مرتکب قتل شده و دستگاه قضایی در پی اثبات اتهام و صدور حکم اعدام او پس از روشن شدن جرم وی می باشد.

به عنوان مثال ، پدر یا مادری مشاهده می کند که فرزندش ، قتلی را مرتکب شد و در صورت انجام تحقیقات مفصل قضایی و انجام مراحل عملیات جرم یابی ، او را دستگیر خواهند کرد و مجازات اعدام را در حق او اجرا خواهند نمود.

در صورت غلبه عاطفه مادری یا پدری ، چه بسا یکی از والدین که تاب مشاهده اعدام فرزند خود را ندارد ، برای نجات پسر یا دختر جوانش از مجازات اعدام ، و به منظور بسته شدن پرونده مذکور ، جرم او را به گردن بگیرد و در محکمه نیز، اقرار و اعتراف نماید ، گرچه به مردن خودش بینجامد.

مثال دیگر اینکه زنی عاشق مردی مشهور شود که امکان دل کندن از وصال او برایش وجود ندارد. در این اثنا ، مرد یادشده ، درگیر پرونده قتلی می شود و پای او به عنوان متهم ، به دادگاه باز می گردد. اگر آن مرد معشوق با ناجوانمردی ، زن عاشق و دلباخته خود را با وعده وصال خویش در آینده قانع سازد تا جرم قتل را بر عهده بگیرد و از طریق وکلاء و دیگر عوامل فریبکار خویش به او اطمینان دهد که به دلیل زن بودن یا عدم دستیابی دادگاه به شواهد لازم ، مجازات اعدام را در حق وی اعمال نخواهند کرد ، چه بسا زن یادشده فریفته شود و بر اساس این سخن که "حَبَّ الشَّيْءِ يُعْمِي وَ يُصَمِّ" ، به صورت

چشم بسته ، سخن او را بپذیرد و به امید ازدواج و وصال با معشوق جانی خود پس از گذراندن دوره زندان ، در دادگاه به جرم ناکرده خود اقرار و اعتراف کند.

انگیزه های عاطفی هنگامی که به اوج خود برسند ، می توانند قربانیان فراوانی بگیرند و تراژدی های غمباری را رقم بزنند.

نتیجه

در پرتو آنچه بیان شده معلوم می گردد که اقرار به جرم قتل و مانند آن ، حتی اگر توسط افرادی صورت پذیرد که از نظر روانی هم به عنوان افراد سالم قلمداد می گردند ، نمی تواند به صورت مطلق و عام ، کاشف جرم باشد و به عنوان مستند قطعی اثبات قتل محسوب شود. اما با کمال تأسف ما مشاهده می کنیم که بخش بزرگی از موارد اعدام اشخاص در کشورهای مختلف جهان، به استناد اقرار و اعتراف آنان ، صورت گرفته است ، و به این جهت ، پس از گذشت سالها از اجرای حکم

آنان ، بی گناهی بسیاری از اعدام شدگان ، به اثبات رسیده است.

به عنوان مثال ، بر اساس گزارش رادیو "دویچه وله" آلمان ، (در تاریخ 01.05.2014) ، گروهی از حقوقدانان و پژوهشگران دانشگاه میشیگان آمریکا ، پس از بررسی ۷۴۸۲ مورد حکم اعدام در این کشور در فاصله زمانی از سال 1973 تا سال 2004 میلاد ، به این نتیجه رسیده‌اند که چهار درصد از محکومان به اعدام در آن کشور، کاملاً بی‌گناه بوده‌اند و هیچ جرمی را مرتکب نشده‌اند.

وقتی در کشوری که ادعای دموکراسی و مراعات حقوق بشر را در بوق و کرنا کرده است چنین جنایاتی تحقق می‌یابد ، تکلیف کشورهای دیگر که رکورد دار اعدام در جهان هستند ، به خوبی روشن می‌گردد.

بنا بر آنچه گذشت معلوم می‌شود که مهمترین مستند صدور و اجرای حکم اعدام متهمان ، اقرار و اعتراف آنان بوده است ، در

حالی که اقرار و اعتراف به خاطر احتمالات متعدد در انگیزه های آن که بیان گردید ، کاشف قطعی جرم به صورت مطلق نیست و در اثبات گناه یک شخص ، قطعیت لازم را ندارد. و بر همین اساس ، بسیاری از اعدام شدگان به خاطر اعتراف به قتل و امثال آن ، در واقع امر ، بی گناه بوده اند و بدون ارتکاب هیچ جرمی ، به جوخه های اعدام سپرده شده اند.

بر این اساس ، اعدام هایی که به استناد اقرار اشخاص به مرحله اجرا گذاشته می شود ، و احتمال بی گناهی متهمان بنا بر دلائلی که بیان شد وجود دارد ، امری بر خلاف عدالت و عقلانیت است.

زیرا تشخیص انگیزه باطنی اشخاص اقرار کننده، و تمییز نوع اعتراف متهمان ، بنا بر وجود احتمالات متعدد و پنهان بودن نیت ها، عادتاً امری محال است.

چالش سوم

علاوه بر آنچه به صورت عام و کلی بیان شده ، اعتراض مهم دیگر این است که در بسیاری از کشورهای استبدادی ، اموری مانند معارضه سیاسی با نظام ، یا توهین به سران حکومت و امثال آن را به عنوان جرم موجب اعدام قلمداد می کنند.

در حالی که این امور در حقیقت ، مقرراتی ناعادلانه و موهوم هستند ، که توسط دستگاه حکومت های جائر تدوین شده و به عنوان قانون ، به مورد اجرا در می آیند.

در کشورهایی مانند چین ، میلیون ها انسان را به خاطر مخالفت با ایدئولوژی حاکم ، تحت عنوان انقلاب فرهنگی اعدام کردند. در کشورهای دیگر ، گروه بزرگی از اشخاص را صرفا به دلیل اعلام وفاداری به مذهب یا سازمانی معین و بدون اینکه قتل و جنایتی مرتکب شده باشند ، به جوخه های اعدام سپردند.

گرچه این اعمال از دیدگاه حکومت های یادشده به عنوان اجرای قانون و رفتاری مشروع قلمداد می گردد ، اما از دیدگاه عقلانیت و عدالت ، به عنوان جنایاتی غیر قابل بخشش به حساب می آید.

هنگامی که باب اعدام به عنوان مجازاتی قانونی باز باشد و از اجرای آن دفاع شود ، کشتن میلیون ها انسان بی گناه با پوشش اجرای قانون ، در کشورهای مختلف امکان پذیر می گردد.

هنگامی که شما به مسئولان کشورهای مذکور اعتراض کنید، در پاسخ می گویند: ما فقط قوانین مصوب کشور خود را اجرا می کنیم، همانگونه که در کشورهای دیگر نیز ، قوانین مصوب خود را اجرا می کنند ، در حالی که عمل آنان از دیدگاه فطرت پاک انسانی ، بر خلاف عدالت و عقلانیت است.

چالش چهارم

اشکال بزرگ دیگر در صدور و مجازات حکم اعدام این است که در بسیاری از کشورها ، گروه بزرگی از متهمان را به خاطر ارتکاب برخی از مقررات اعتباری مانند حمل و نگهداری مقدار معینی از مواد مخدر ، اعدام کرده اند ، ولی پس از سالها ، سران قضایی تصمیم خود را تغییر داده و آن جرائم را از آن پس ، موجب صدور اشد مجازات یعنی اعدام ندانسته اند ، و از اینرو ، صدور حکم اعدام و اجرای آن را در آن موارد معین و مشخص ، متوقف ساخته اند.

حقیقتی که در در چنین مواردی آشکار می گردد این است که تعداد زیادی انسان در سالهای گذشته ، به خاطر مقررات اعتباری که در حقیقت موجب مجازات اعدام نبوده است ، به ناحق کشته شده اند.

پرسشی که در اینجا مطرح می شود این است که چرا صدها یا هزاران نفر در طول سال های گذشته به خاطر قانون موهومی که در حقیقت موجب اعدام نبوده است ، توسط حکام آن کشورها کشته شده اند؟

جواب خون هزاران پیر و جوان اعدام شده و یتیم شدن فرزندان آنان و بی سرپرست شدن همسران آنها و داغ دل پدران و مادران آن مقتولان را که با استناد به مقرراتی نادرست دچار خسارت غیر قابل جبران شده اند ، چه کسی می دهد؟

ارتکاب این کشتارهای وحشتناک در طول تاریخ گذشته و امروز، به خاطر باز گذاشتن باب اعدام و دفاع متعصبانه از قانونی بودن آن ، صورت گرفته است.

چالش پنجم

در مواردی که حکم اعدام ، مستند به شهادت شهود و مدارک موجود در پرونده است ، امکان اشتباه قاضی ، ساختگی بودن

اسناد پرونده ، غرض ورزی شاهدان و شهادت به ناحق آنان ، و امثال اینگونه تقصیرها و قصورها وجود دارد.

بنا بر این ، در صورت صدور و اجرای حکم اعدام متهمان بر اساس مستندات فوق ، امکان خطا بودن حکم اعدام و ظالمانه بودن اجرای آن ، غیر قابل انکار است.

از سوی دیگر می دانیم که پس از صدور و اجرای حکم اعدام و کشتن متهم ، امکان بازگرداندن وی و جبران خسارت او، وجود ندارد.

نبا بر این ، حکمی که به عنوان اشدّ مجازات است و احتمال خطا بودن آن به صورت جدی وجود دارد ، در مواردی ، موجب کشته شدن افرادی می گردد که بی گناه هستند و جرمی را مرتکب نشده اند ، و تنها به خاطر شهادت به ناحق از سوی شاهدان غرض ورز و یا ساختگی بودن همه یا بخشی از مدارک و اسناد پرونده ، و یا خطای قاضی در تشخیص حکم ، اعدام می شوند. اگر این مجازات به ناحق قابل جبران بود ، مانند

حکم زندان های طویل المدة یا حتی حبس ابد با اعمال شاقه ،
 می توانستند بگویند در صورت کشف خطا ، امکان اعاده
 حیثیت و جبران خسارت وارده وجود دارد ، ولی پس از اعدام یک
 فرد از روی خطا، همانطور که گفته شد ، ظلمی ابدی به وقوع
 می پیوندد و به هیچ وجه ، امکان جبران خسارت جانی فرد
 اعدام شده و رنجی که تحمل کرده است ، وجود ندارد.

روشن است که دست هر قاضی عادل و عاقل ، در هنگام
 صدور حکم اعدام با استناد به شهادت شهود که فقط خداوند
 از نیت آنان خبر دارد ، و مدارک و مستندات که دیگران تهیه
 کرده اند و در پیش روی او قرار داده اند ، می لرزد.

زیرا او ، نه عالم به غیب است که باطن شاهدان و نیت آنان و
 اعتبار یا عدم اعتبار اسناد ادعا شده توسط بازرسان و
 بازجویان را بداند ، و نه معصوم است که از خطای در صدور
 حکم در چنان امر پرخطر و غیر قابل بازگشت ، در امان باشد.

فصل دوم

نقد مجازات اعدام از دیدگاه شریعت

مهمترین مصادر فقه اسلامی ، کتاب خدا قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و احادیث معصومین علیهم السلام است.

مقصود از سنت پیامبر و احادیث معصومین ، روایاتی است که بر اساس همه معیارهای علم رجال و درایه و اصول فقه ، قابل استناد باشند.

اما در امر خطیر و حساسی مانند مجازات اعدام که موضوع جان انسانها و خون آنان در میان است ، مستندی که حتی اندکی شبهه در قطعی بودن متن و سند و یقین آور بودن آن باشد، نباید مورد استناد قرار گیرند و اعتباری لازم را ندارد.

زیرا یکی از قواعد فقهی قطعی در شریعت اسلام این است که اگر اندک شبهه ای در مستندات حکم در موارد مذکور وجود داشته باشد ، باید از صدور حکم و اجراء مجازات اعدام ، خودداری شود. "ادرؤوا الحدود بالشبهات".

بنا بر این ، در زمینه چنین امری خطیر که تحصیل قطع و یقین صد در صد ضروری است، نمی توان با مستندات ظنی و یا روایاتی که اخبار آحاد هستند و احتمال صدق و کذب آنها در واقع امر وجود دارد استدلال شود.

این حقیقت بر متخصصان علم حدیث ، فقه و اصول فقه روشن است که تحصیل تواتری که موجب قطع و یقین صد در صد در اثبات مجازات مربوط به دماء و نفوس گردد ، چقدر بعید و غیر قابل دسترسی می باشد.

بررسی آیات قرآن

در این زمینه ، به آیات متعددی در قرآن مجید ، که برای توضیح دیدگاه این کتاب آسمانی در خصوص حدّ و حدود مجازات اعدام ، استدلال شده است ، اشاره می کنیم.

مجموعه آیات یادشده را می توان به بخشهای ذیل، تقسیم کرد:

دسته اول از آیات

برخی از آیاتی که مورد استدلال قرار گرفته اند ، احکام کیفری در شرایع پیش از اسلام مانند شریعت یهود را حکایت می کنند. روشن است که با آمدن اسلام به عنوان دین جدید ، اصل شریعت های پیشین و قوانین آنها، از جمله احکام و مقررات جزایی آنها ، از دیدگاه اسلام و مسلمین منسوخ گردیده ، و از اینرو ، نمی توان این دسته از آیات را دلیل بر اثبات مجازات اعدام در دین اسلام قلمداد کرد.

در اینجا ، به این دسته از آیات می پردازیم.

آیاتی از سوره مائده که به شرح ذیل بیان می گردند ، در این گروه قرار دارند.

به عنوان مثال ، از آیه 32 در سوره مائده چنین استفاده می شود که در آئین یهود و قوم بنی اسرائیل ، اعدام انسانها بجز در دو مورد ، ممنوع دانسته شده و کشتن حتی یک فرد در حکم کشتن همه انسان های روی زمین ، محسوب شده است. در مقابل، تلاش برای نجات جان یک انسان در حکم نجات همه افراد بشر قلمداد گردیده است.

متن آیه بدین شرح است:

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ
أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا
أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ
بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ.

یعنی: "از این روی ، ما بر فرزندان اسرائیل نوشتیم که هرکسی فرد دیگری را، جز بخاطر قصاص نفس، یا فساد در زمین، بکشد، چنان است که همه مردم را کشته است. و هرکسی یک انسان را زندگی بخشد ، چنان است که همه مردم را زندگی بخشیده است. البته رسولان ما دلایل آشکار برای آنان آوردند، لکن در عین حال ، بسیاری از ایشان در زمین زیاده روی می کنند."

همانطور که ملاحظه می فرمایید ، در این آیه که بخشی از قوانین جزایی در امت یهود و بنی اسرائیل را توضیح می دهد ، به دو امر ، اشاره شده است:

1. نخست به ارزش و اهمیت نامحدود زندگی بشر و حق حیات انسان ها تصریح شده و قتل یک انسان ، به عنوان جرمی به بزرگی کشتن همه افراد بشر قلمداد گردیده ، و زنده نگاه داشتن یک انسان ، به عنوان عملی شایسته به بزرگی حیات بخشیدن به همه انسانهای عالم ، به حساب آمده است.

2. از این آیه معلوم می گردد که در دین یهود ، در دو مورد ،

اعدام افراد ، مجاز بوده است : یکی قصاص نفس ، و دوم

فساد در زمین.

همچنین ، در آیه 33 و 34 از سوره مائده که بلافاصله پس از

آیه 32 که توضیح داده شد آمده و به دلیل سیاق ، ادامه احکام

کیفری بنی اسرائیل را تبیین می نماید ، چنین می خوانیم:

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا

أَنْ يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا

مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ .

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

رَحِيمٌ.

یعنی : "سزای آنانکه با خدا و رسول او می جنگند و در زمین به

فساد می کوشند جز این نیست که کشته شوند یا به صلیب

کشیده شوند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر قطع

شود یا از آن سرزمین تبعید گردند. این امر ، رسوایی آنان در دنیا است ، و در آخرت نیز ، عذابی بزرگ برایشان خواهد بود. مگر آنانکه پیش از آنکه بر ایشان دست یابید توبه کنند ، پس بدانید که خدا آمرزنده مهربان است".

همانگونه که ملاحظه می فرمایید ، این دو آیه در مقام بیان احکام کیفری ، در ادامه آیه پیشین که احکام کیفری در قوم بنی اسرائیل را تبیین می نماید آمده اند ، و به دلیل هماهنگی در سیاق آنها و آیاتی که پس از آنها می آید و به وجود آنها در تورات تصریح شده است ، این دو آیه نیز ، در راستای تبیین قوانین جزایی و کیفری دین یهود نازل گردیده اند ، و نمی توان از آنها به عنوان مصادر فقه اسلامی برای اثبات مجازات های مانند اعدام ، قطع دست و پا و به صلیب کشیدن متهمان ، استدلال کرد.

در آیه های 44 و 45 از سوره مائده ، و در ادامه بیان احکام

کیفری در آئین یهود ، چنین آمده است:

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا
لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ
وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي
ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ
الْكَافِرُونَ ﴿٤٤﴾ وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ
بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ
قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٤٥﴾.

یعنی : "ما تورات را که در آن هدایت و روشنایی بود فرو
فرستادیم ، پیامبرانی که تسلیم امر خدا بودند بر اساس آن
برای یهود داوری میکردند ، و همچنین ، خداپرستان و علماء
دین به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده ، بر آن گواه
بودند. پس از مردم نهراسید و از من بترسید و آیات من را به

بهای ناچیزی مفروشید. و آنانکه به آنچه خدا نازل کرده داوری نکنند ، کفرانند. و بر آنان در آن "کتاب تورات" نوشتیم که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و زخمها موجب قصاص می باشد ، و هر که از آن ببخشد و گذشت نماید پس آن کفاره [گناهان] او خواهد بود. و آنانکه به آنچه خدا نازل فرموده داوری نکرده اند ستمگرانند".

نتیجه

همانطور که ملاحظه فرمودید ، مجموعه آیات یادشده ، در باره مجازات اعدام به خاطر قصاص نفس یا فساد فی الأرض ، و همچنین دار زدن و به صلیب کشیدن ، و قطع دست و پا و قصاص اعضاء بدن در آئین یهود و بنی اسرائیل و کتاب تورات، سخن می گوید.

بنا بر این ، از این دسته از آیات ، به هیچ وجه نمی توان در جهت اثبات مجازات های مذکور از نظر دین مبین اسلام ، استدلال نمود. زیرا با آمدن شریعت اسلام ، همه شرایع قبل از آن و احکام و قوانین آنها ، منسوخ گردیده اند.

دسته دوم آیات

بخش دوم عبارت است از آیاتی که در باره حکم قصاص سخن می گوید ، و خطاب به "مؤمنان" است، و یا به صورت مطلق بیان شده است.

این آیات عبارتند از آیه های 178 و 179 از سوره بقره :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ . وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.

یعنی : "ای کسانی که ایمان آورده اید، قصاص کشته شدگان بر شما نوشته شده است. آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده و زن در برابر زن. پس اگر کسی از جانب برادر دینی خود مورد عفو قرار گیرد ، امری شایسته و پسندیده است ، و به فرد عفو کننده باید به خوبی احسان شود. این امر ، تخفیف و رحمتی از جانب پروردگار شماست. پس هر کس بعد از آن ، تعدی و تجاوز کند ، او را عذابی دردناک خواهد بود. ای خردمندان، برای شما در قصاص حیات است، باشد که پروا پیشه گردید".

به منظور فهم دقیق مفاد این آیات ، شایسته است نکات ذیل را به صورت دقیق ، مورد بحث و بررسی قرار دهیم:

نکته اول

خواست خداوند و مقتضای رحمت او، عفو و بخشش متهم و تخفیف مجازات او و تبدیل کیفر اعدام او به پرداخت دیه به اولیاء مقتول است.

زیرا در ادامه آیه چنین آمده است:

فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَدَاءٌ إِلَيْهِ
بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ.

یعنی : "پس اگر کسی از جانب برادر دینی خود مورد عفو قرار گیرد ، امری شایسته و پسندیده است ، و به فرد عفو کننده باید به خوبی احسان شود. این امر ، تخفیف و رحمتی از جانب پروردگار شماست".

از اینرو ، قرآن مجید به روشنی بر ترجیح دادن و و مطلوب بودن و فضیلت گذشت و صرف نظر از اعدام ، در آیات متعدد، تصریح می کند.

به عنوان مثال ، در آیه 126 از سوره مبارکه نحل ، چنین آمده است:

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ
لِّلصَّابِرِينَ .

یعنی : "و هرگاه خواستید کیفر دهید ، تنها همان گونه که شما آزار داده شده اید کیفر کنید ؛ و اگر گذشت و شکیبایی کنید ، این کار برای صابران بهتر است".

از روایت امام عسکری علیه السلام در شرح آیه فوق ، به خوبی روشن می گردد که خواست خداوند ، این است که صرف نظر از حکم اعدام و تبدیل آن به پرداخت دیه به اولیاء مقتول ، به صورت سنت اسلامی قرار داده شود.

روایت مذکور به این شرح است:

قَالَ (عليه السلام) أَوَّلُ مَنْ صَلَّى عَلَيْهِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنَّا حَمْزَةُ
بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسَدُ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ فَإِنَّهُ لَمَّا قُتِلَ قَلِقَ رَسُولُ اللَّهِ

(صلی الله علیه و آله) وَ حَزَنَ وَ قَلَّ صَبْرُهُ عَلَيْهِ فَقَالَ وَ كَانَ قَوْلُهُ
 حَقًّا لَأَقْتُلَنَّ بِكُلِّ شَعْرَةٍ مِنْ عَمِّي حَمْزَةَ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ مُشْرِكِي
 قُرَيْشٍ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ
 وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ. وَ إِنَّمَا أَحَبَّ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَ
 ذَلِكَ سُنَّةً فِي الْمُسْلِمِينَ. (بحار الأنوار، ج ۷۸، و مستدرک
 الوسائل، ج ۲).

یعنی : "امام عسکری (علیه السلام) فرمود: نخستین مسلمانی از
 ما که بر او نماز میّت خوانده شد ، شیر شجاع خدا و رسول
 خدا، حمزه بن عبدالمطلب بود که وقتی شهید شد، پیامبر گرامی
 اسلام (صلی الله علیه و آله) بسیار اندوهناک شد و صبرش را از
 دست داد و سخنانی فرمود، از جمله فرمود: به خدا سوگند، در
 برابر هر تار موی عمویم حمزه، هفتاد مرد از مشرکان قریش را
 خواهم کشت ؛ اَمَّا خداوند این آیه را نازل فرمود: وَإِنْ عَاقَبْتُمْ
 فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ.

(یعنی : و هرگاه خواستید کیفر دهید ، تنها همان گونه که شما آزار داده شده اید کیفر کنید ؛ و اگر گذشت و شکیبایی کنید، این کار برای صابران بهتر است).

سپس امام عسکری علیه السلام می فرماید: خداوند اراده فرمود که این امر (عفو و گذشت و مجازات نکردن و لغو اعدام) ، در بین مسلمانان به عنوان یک سنّت قرار داده شود".

براین اساس ، نه تنها حکم قصاص به عنوان حکمی قطعی و مطلوب خدا و غیر قابل تبدیل شمرده نشده است ، بلکه حتی به عنوان امری که انجام دادن و ترک آن مساوی باشد هم نیست. بلکه طرف مقابل قصاص یعنی ترک آن و لغو مجازات اعدام ، به عنوان امری که مطلوب و محبوب خدا و رسول خداست به حساب آمده است. علاوه بر این ، گذشت کردن و لغو اعدام ، باید بنا به خواست خداوند ، به صورت سنت مسلمین ، به معنای قانون و مقررات شایسته در دین اسلام ، تبدیل گردد.

دلیل اینهمه تاکید بر عفو متهمان و لغو اعدام مجرمان و تبدیل حکم اعدام به مجازات های دیگر در این آیات ، توجه به همان اموری است که به عنوان چالش های یادشده در مجازات اعدام از دیدگاه عقلانیت و عدالت ، در بخش نخست این رساله ، از نظر گرامی شما گذشت.

نکته دوم

نکته دیگر این است که حتی اگر آنهمه دلائل و شواهد لزوم تغییر حکم قصاص و تبدیل آن به مجازات های دیگر (مانند پرداخت دیه و زندان طویل المدة یا حبس ابد) را نادیده بگیریم و فرض کنیم که حکم قصاص در این آیه به صورت یک حکم قضایی قطعی آمده است ، باز به موضوع مهم دیگری برخورد می کنیم که راه تنفیذ حکم اعدام را می بندد و لزوم لغو مجازات قصاص و تبدیل آن به انواع مجازات دیگر را به اثبات می رساند.

این موضوع ، دیدگاه بسیاری از فقهای اسلام و تشیع است که معتقدند به اینکه اجرای احکام حدود و قصاص ، مختص زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام بوده است که از یک سو ، مرتبه ای از بصیرت الهی داشتند که موجب آگاهی آنان از صحت و سقم مستندات پرونده متهمان و شناخت نیت شاهدان می گردید ، و از سوی دیگر ، دارای مقام عصمت بوده اند که آنان را از خطای در حکم اعدام که اشد مجازات است ، مصون و محفوظ می گرداند.

بنا بر این ، اجرای حدود و قصاص ، در عصری که حاکمان و قاضیان آن ، از آن دو منزلت یادشده بی بهره هستند ، باید متوقف شود ، و به جای مواردی مانند اعدام و قطع عضو ، برای مجازات مجرمان ، در چهار چوب قواعد کلیه فقهیه و با مراعات مبانی عقلانیت و عدالت ، کیفرهای دیگری به عنوان جایگزین ، در نظر گرفته شود.

نکته سوم

علاوه بر آنچه بیان شد ، حتی اگر حکم اعدام به خاطر قصاص، به عنوان حکمی قطعی و لازم الاجرا فرض شود ، به خاطر اینکه در زمره احکام قضایی و حکومتی قرار دارد ، امکان تحول آن و تبدیل به مجازات های دیگر ، بر مبنای معیارهای شرعی که در کتاب "اسلام مدرن" بیان کرده ایم ، وجود دارد.

دلائل یادشده ، به صورت موجز ، به شرح ذیل است:

ابواب مدیریتی و حکومتی در فقه اسلامی (مانند احکام کتاب القضاء، کتاب الدیات، کتاب القصاص، کتاب الزکاة، کتاب الخمس، کتاب الحدود، کتاب الوقف، کتاب الجهاد و امثال آن)، شامل احکامی می گردد که به منظور اداره شئون جامعه و بیان کیفیت مدیریت نظام حکومتی، وضع گردیده اند.

منظور از احکام مدیریتی و حکومتی ، کلیه دستوراتی است که در قوام بخشیدن به نظام جامعه و اداره امور کشوری و لشکری و قضایی، نقش دارند.

نظر به تحولات عظیم جامعه های بشری در طول زمان، و پیدایش مکتب های جدید مدیریتی و حکومتی در مسیر حیات انسانی، و تکامل ساختارهای اداره جامعه، و توسعه شگفت آور مجتمع عظیم مسلمانان در دو بعد کمّیت و کیفیّت ، تجدّد در احکام مدیریتی و حکومتی و روزآمد کردن آنها به تناسب زمان و مکان، امری ضروری و حیاتی است.

جانمایه های این تجدّد، در درون ذات اسلام و منابع اصیل و قواعد فقهیه شریعت وجود دارند و لازم نیست از بیرون دین، به آن تزریق یا تحمیل شوند.

با بررسی دقیق تاریخ فقه اسلامی روشن می گردد که حاکمان برحق اسلامی مانند رسول گرامی (ص) ، امیر مؤمنان (ع) و دیگر پیشوایان بزرگ دینی (علیهم السلام) ، در زمینه احکام

حکومتی، هرچند وقت یکبار قواعد نوینی را وضع کرده و دستورات جدیدی صادر فرموده اند، و تحولاتی به تناسب زمان و مکان، در احکام پیشین به وجود آورده اند.

یک مثال:

به عنوان مثال، امیر مؤمنان (ع) در باب زکات، برای برهه ای از زمان حکومت خود، دستور دادند: علاوه بر هشت موردی که زکات به آنها تعلق می گرفت (یعنی: گندم، جو، خرما، زیت، گوسفند، گاو، طلا و نقره مسکوک)، برای اسب هم زکات، وضع شود.

متن حدیث مذکور، بدین شرح است:

محمد بن یعقوب، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن محمد بن مسلم، وزارة، عنهما جميعا (عليهما السلام) قالوا: وضع أمير المؤمنين (عليه السلام) على الخيل العتاق الراعية في كل فرس في كل عام دينارين، وجعل

علی البراذین دینارا. (وسائل الشیعه، باب 16 از ابواب ما تجب
 فیہ الزکاة از کتاب الزکاة)

بر اساس حدیث یادشده، امام علی (ع) ، علاوه بر زکات انعام
 ثلاثة (یعنی گاو، گوسفند و شتر)، زکات را در اصنافی از اسب
 هم، وضع فرموده است. این در حالی است که قبلا، پرداخت
 زکات، شامل اسب نمی شده است.

برخی از محدثان و فقها که با ماهیت تغییر پذیر احکام حکومتی
 آشنایی ندارند، این حدیث را بر استحباب زکات در اسب، حمل
 کرده اند. در حالی که با تأمل در روایت مذکور و با توجه به کلمه
 "وضع" در متن حدیث، معلوم می گردد که امام علی - علیه
 السلام - به عنوان حاکم و رئیس دولت اسلامی، پرداخت زکات
 اسب را به عنوان امری واجب و الزامی تبیین فرموده اند.

زیرا ، "وضع مالیات" ، از جمله مالیات های اسلامی مانند زکات،
 وقتی از طریق حکومت و دولت اعلام شود، به عنوان امری الزام

آور تلقی می گردد و مستحب بودن پرداخت مالیات وضع شده، معنا ندارد.

بنا بر این، اگر در روایتی دیگر، کلمه "صدقه" بر آن اطلاق شده، از باب "معنای قرآنی صدقه" است که به معنای "زکات واجب" می باشد. به عنوان مثال، در آیه ذیل، کلمه صدقه به معنای زکات واجب آمده است:

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ ۖ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ. (سوره توبه، آیه 60)

یعنی: صدقات تنها به تهیدستان و بینوایان و کارگزاران آن و کسانی که دلشان به دست آورده می شود و برای آزادی بردگان و قرض داران و در راه خدا و کسانی که در راه مانده اند اختصاص دارد، و این امر، فریضه ای است از جانب خدا.

مثال دیگر:

نمونه دیگر از تغییر و تطوّر در احکام حکومتی، تغییر دادن حکم نماز جمعه است.

گرچه نماز جمعه، دارای یک بعد عبادی هم هست، اما وجهه غالب آن، بُعد سیاسی آن است که به عنوان یک همایش بزرگ هفتگی و میتینگ سیاسی، می تواند مورد بهره برداری حاکمان کشورهای اسلامی در جهت اثبات مشروعیت مردمی حکومت آنان، قرار بگیرد.

شواهد دیگری از قبیل توصیه به بیان مسائل روز در خطبه های نماز جمعه که شامل مباحث سیاسی می گردد، بر این حقیقت دلالت دارد.

شکی نیست که نماز جمعه در عصر حکومت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) و زمان ولایت امیر مؤمنان (علیه السلام)، امری واجب و فرض بوده است. لذا بر اساس کتب روایی هر دو گروه اهل تشیع و تسنن، رسول خدا (ص) می

فرماید:

"إن الله كتب عليكم الجمعة فريضة واجبة إلى يوم القيامة".

یعنی: خداوند، نماز جمعه را به عنوان فريضة واجب تا روز قیامت بر شما نوشته است.

"الجمعة واجبة على كل مسلم في جماعة".

یعنی: نماز جمعه بر هر فرد مسلمان به صورت جماعت، واجب است.

امام علی (ع) نیز، چنین می فرماید:

"والجمعة واجبة على كل مؤمن".

یعنی: نماز جمعه بر هر مؤمنی واجب است.

تعبیر مؤکد آیات قرآن در سوره مبارکه جمعه نیز، مؤید این حقیقت است.

روشن است که وجوب نماز جمعه در عصر حکومت های برحق مانند زمان رسول گرامی اسلام (ص) و دوران حکومت امیر مؤمنان (علیه السلام)، که باعث گردهمای جمعیت های بزرگی

از مردم و تشکیل همایش هایی کم نظیر می گردید، موجب تقویت حکومت حق و تثبیت مشروعیت مردمی آن پیشوایان راستین می گردید.

اما پس از اینکه حاکمی ستمگر و مستبد مانند معاویه به عنوان خلیفه مسلمین، در سایه زر و زور و تزویر، زمام امور سرزمین پهناور اسلامی را در دست خود گرفت، و امامان جمعه را از میان وعاظ السلاطین بر مردم تحمیل کرد، و خود نیز در شهر شام، امامت نماز جمعه را بر عهده داشت، آیا می توان گفت که حضور در نماز جمعه، همچنان، واجب تعیینی و امری الزامی است.

آیا حکم وجوب حضور در نماز جمعه در عصر معاویه ها، یزیدها، و دیگر خلفای جائر بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس، باعث سوء استفاده دیکتاتورها از همایش های بزرگ نماز جمعه به عنوان میتینگ سیاسی نمی شد، تا به جهانیان بگویند: جمعیت ملیونی که هر هفته پشت سر ما و منصوبان ما نماز می

خوانند و به توجیهات سیاسی و مدیریتی ما گوش فرا می دهند،
دلیل مشروعیت مردمی حکومت ما می باشد.

روشن است که امامان برحق و پیشوایان معصوم (علیهم
السلام)

چنین وضعی را نمی توانستند تحمل کنند و لذا در صدد تغییر
این امر حکومتی در فقه اسلامی بر آمدند.

این تغییر و تحوّل سرنوشت ساز در زمینه حکم وجوب نماز
جمعه، در روایات امامان و پیشوایان راستین اسلام، با عبارات
گوناگونی بیان شده است. در این احادیث، از یکسو بر اصل
وجوب نماز جمعه تأکید شده است، و از سوی دیگر، وجوب آن
در زمان غیاب پیشوای برحق، زیر سؤال برده شده است.

بر اساس مجموعه روایات امامان معصوم (علیهم السلام)،
بسیاری از فقهای شیعه، در استنباط حکم شرعی نماز جمعه
در عصری غیر از عصر امامان برحق، دیدگاه های مختلفی ارائه
داده اند. بعضی از فقهای شیعه، نماز جمعه را در زمان غیبت

پیشوایان راستین، امری غیر واجب دانسته اند و خواندن نماز جمعه را مجزی از خواندن نماز ظهر ندانسته اند. جمعی دیگر از آنان، نماز جمعه را در عصر غیبت امام معصوم (ع) نه تنها غیر واجب، بلکه غیر جایز دانسته اند، و برخی دیگر، نماز جمعه را در این عصر، واجب تعیینی نمی دانند، بلکه آن را واجب تخییری قلمداد کرده اند، به این معنا که شخص می تواند در نماز جمعه شرکت نکند و نماز ظهر را به جا آورد، ولی اگر در نماز جمعه شرکت کرد، همان دو رکعت نماز جمعه، به جای نماز ظهر برای او محسوب می شود.

سؤالی که در اینجا مطرح می شود این است که: چرا بسیاری از فقها و مجتهدان مسلمان شیعه از روایات پیشوایان معصوم (علیهم السلام) چنین استنباط کرده اند که نماز جمعه در عصر غیبت امام معصوم، جایز نیست، و یا آن را واجب تعیینی ندانسته اند؟

مگر پیامبر گرامی اسلامی نفرمود:

"إن الله كتب عليكم الجمعة فريضة واجبة إلى يوم القيامة".

یعنی: خداوند، نماز جمعه را به عنوان فريضة واجب تا روز قیامت بر شما نوشته است.

مگر آن حضرت در روایت دیگری که شهید ثانی در "رسالة الجمعة" آورده است نفرمود:

"ان الله تعالى فرض عليكم الجمعة، فمن تركها في حياتي أو بعد موتي استخفافا بها أو جحودا لها فلا جمع الله شمله، ولا بارك له في امره، ألا ولا صلاة له، ألا ولا زكاة له، ألا ولا حج له، ألا ولا صوم له، ألا ولا بر له، حتى يتوب".

یعنی: خداوند، نماز جمعه را بر شما فرض و واجب فرموده است. هرکسی آن را به خاطر کوچک شمردن و مخالفت با آن ترک نماید، چه در زمان حیات من باشد و چه پس از مرگ من، خداوند امور او را سامان ندهد، و خداوند به او برکت ندهد. چنین کسی، نماز و زکات و حج و روزه و خیرات و مبراتش نیز، مقبول نخواهد شد، مگر آنکه توبه کند؟.

پاسخ قانع کننده پرسش یادشده این است که: امام برحق مسلمانان می تواند یک حکم اسلامی را که جنبه حکومتی دارد، به خاطر تغییر شرایط زمانی و مکانی و مقتضات عصر حاضر، در چهار چوب مبانی کلی اسلام و مصالح امت اسلامی، تغییر دهد.

هنگامی که حاکمان ستمگر بخواهند نماز جمعه را به ابزاری برای تأمین مشروعیت مردمی خود تبدیل کنند، پیشوای راستین مسلمانان، وجوب تعیینی نماز جمعه یا اصل وجوب آن را در چنین شرایط خاصی زیر سؤال می برد، تا الزامی برای حضور مردم در همایش نماز جمعه نباشد و راه سوء استفاده از این امر عبادی و سیاسی بسته شود. گرچه پیامبر گرامی اسلام (ص) در عصر خود فرموده است: "فريضة واجبة الى يوم القيامة".

این موارد و نمونه های بسیار دیگر، نشان می دهد که دست حاکمان بر حق اسلامی در تغییر و تحوّل احکام حکومتی بر اساس مقتضیات زمان و مکان و با علم به نیروی تجدید کننده

درونی این مکتب پویا، باز است، و برای خروج از بن بست هایی که ممکن است در امر مدیریت جامعه و نظام حکومتی مسلمین پیش آید، می توانند در چهار چوب مبانی ارزش های انسانی در اسلام و قواعد کلی فقهی، تطویر و تغییر لازم را رقم زنند.

علاوه بر آنچه گذشت، با استناد به ادله معتبر این حقیقت به اثبات می رسد که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام و برای مدتی، زمان امر حکومت مسلمین را در دست داشته اند، بنا بر مقتضیات زمان، مکان، و شرایط اجتماعی، احکام حکومتی اسلام را تغییر داده، یا متوقف ساخته اند.

در اینجا به منظور رعایت اختصار، به بیان چند نمونه از عملکرد پیشوایان معصوم (علیهم السلام) اکتفا می کنیم.

تطوّر احکام حکومتی اسلام ، براساس مقتضیات زمان

می دانیم که قرآن مجید، شامل همه احکام و دستورالعمل هایش، به صورت دفعی در شب قدر بر پیامبر گرامی اسلام نازل گردیده است و آن حضرت هم از همان آغاز کار، بر محتوای قرآن شریف و احکام حلال و حرام آن آگاهی داشتند. در عین حال مشاهده می کنیم که رسول گرامی اسلام (ص) به مشیّت و اراده خداوند، بنا بر لزوم مراعات شرایط زمان، احکام دینی را به تدریج بیان فرموده اند و از تبیین همه احکام به صورت دفعی در روز اول بعثت و در آغاز صدر اسلام، خودداری فرمودند.

یک مثال:

می دانیم که از دیدگاه دین مبین اسلام، باده گساری و نوشیدن شراب از محرّمات قطعی است. این حقیقت برای شارع مقدّس اسلام از همان آغاز، امری واضح و روشن بوده است. زیرا خدای بزرگ در آیه 90 از سوره مائده چنین می فرماید:

يا ايها الذين آمنوا إنما الخمر والميسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون.

یعنی: ای گروه با ایمان! شراب و قمار و بت ها و ازلام (یکی از ابزارهای قمار) پلید و از عمل شیطانند، پس شما از آنها اجتناب ورزید، باشد که رستگار شوید.

بر اساس این آیه شریفه، شراب و قمار ذاتا رجس و پلید و عملی شیطانی بوده اند، و اینطور نیست که پس از مدّتی پلید شده اند.

در عین حال، مشاهده می کنیم که بر اساس کتب روایی و تاریخی مانند مستدرک، ج4، و سنن ابی داود، ج2، و روح المعانی، ج7، برای مدّت زمانی معین، به دلیل عدم ابلاغ حکم تحریم شراب توسط پیامبر گرامی، بسیاری از مسلمانان از نوشیدن مسکرات اجتناب نمی کردند و در حال مستی در نماز شرکت می نمودند.

در آن برهه از زمان، جامعه آمادگی اجرای حکم تحریم قاطعانه شراب را نداشت. از اینرو، رسول خدا از جانب پروردگار، مأموریتی برای ابلاغ حکم قطعی تحریم مسکرات را از جانب خداوند بر عهده نداشت.

در آن اوضاع و شرایط، برخی از مسلمانان در ضیافتی به میزبانی "عبدالرحمن بن عوف" شراب نوشیدند، و پس از آن به نماز ایستادند و یکی از نمازگزاران، آیه "لا أعبد ما تعبدون" را به صورت وارونه خواند که معنای آن به کلی تغییر می کرد.

این خبر تأسفار در میان مردم پیچید و به رسول خدا (ص) نیز رسید.

آنگاه، پیامبر گرامی اسلام، با بیان آیه ذیل، فقط از مسلمانان خواست تا در هنگامی که مست هستند، به نماز نپردازند:

لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى حتى تعلموا ما تقولوا. (سوره نساء، آیه 44)

یعنی: در حال مستی به نماز نپردازید تا بدانید چه می‌گوئید.

به دنبال اینگونه حوادث، درگیری‌هایی در مجالس می‌گساری
 برخی مسلمانان بروز کرد و به زد و خورد آنان انجامید و به
 تدریج، زمینه و شرایط زمانی لازم برای تبیین حکم قاطعانه
 تحریم شراب فراهم گردید.

از اینرو، رسول گرامی اسلام، زمان را برای ابلاغ حکم قطعی
 مسکرات مناسب دانست و آیه شریفه از سوره مائده را به
 فرمان خداوند، به مردم ابلاغ فرمود:

یا ایها الذین آمنوا إنما الخمر و المیسر و الانصاب و الزلام
 رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون.

یعنی: ای گروه با ایمان! شراب و قمار و بت‌ها و ازلام (یکی از
 ابزارهای قمار) پلید و از عمل شیطانند، پس شما از آنها اجتناب
 ورزید، باشد که رستگار شوید.

روشن است که اگر شرایط زمانی در تبیین احکام شریعت نقشی نداشت، بر پیامبر گرامی اسلام لازم بود تا مجموعه احکام اسلامی را از اول تا آخر به صورت دفعی و در همان نخستین روز بعثت، به مردم ابلاغ فرماید.

توقف یا الغاء احکام حکومتی اسلام بنا بر مقتضیات مکان

در متون اسناد و مدارک اسلامی مشاهده می کنیم که امیر مؤمنان (ع)، برخی از احکام حکومتی را که در قرآن هم آمده است، به خاطر شرایط خاص مکانی، به اجرا نمی گذارد، تا مصلحتی بزرگتر حاصل گردد.

بر اساس روایات ذیل، روشن می گردد که باید از اجرای احکام حدود شرعی مانند حکم قطع دست سارق، به خاطر شرایط خاص مکانی و به منظور احراز مصلحتی مهمتر، خودداری شود.

متن حدیث به این شرح است:

محمد بن یعقوب ، عن علي بن إبراهيم ، عن ابيه ، عن ابن فضال ، عن
یونس ابن یعقوب ، عن أبي مریم ، عن أبي جعفر علیه السلام قال :
قال أمير المؤمنين عليه السلام : لا يقام على أحد حد بأرض العدو.
(وسائل الشيعة، جلد 28)

یعنی: امام علی (ع) فرمود: هیچ حدّی بر هیچ فردی نباید در
سرزمین دشمنان اجرا گردد.

بر مبنای این روایت، به روشنی معلوم می گردد که اگر شرایط
خاص مکانی در اجرای حکم شرعی تاثیری نمی داشت، تفاوتی در
تنفیذ احکام حدود، میان سرزمین مسلمین و بلاد دشمنان
اسلام وجود نداشت.

بنا بر آنچه بیان شد، مقتضیات زمان، مکان و شرایط خاص
اجتماعی، بر تبیین و تنفیذ احکام شریعت، تاثیری غیر قابل
انکار دارند ، و بر اساس آنها ، حاکم اسلامی می تواند حکمی
متوقف یا محدود سازد.

توقف احکام حکومتی اسلام بنابر مقتضیات شرایط اجتماعی

بر اساس برخی از احادیث در کتب روایی، پیامبر گرامی اسلام (ص)، به دلیل برخی شرایط خاص و اوضاع جامعه و روحیات مردم، از تبیین و اجرای حکم عدّه ای از افراد که از نظر ایشان مستحق قتل بودند، صرف نظر فرمود.

متن حدیث به شرح ذیل است:

وعن محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن علي بن حديد ، عن جميل بن دراج ، عن زرارة ، عن أحدهما عليهما السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : لولا أني أكره أن يقال: إن محمدا استعان بقوم حتى إذا ظفر بعدوه قتلهم ، لضربت أعناق قوم كثير. (وسائل الشيعة، ج 28، ابواب حدّ مرتد).

یعنی: پیامبر اسلام فرمود: اگر نبود که خوش ندارم که دیگران بگویند: محمد برای جنگ با دشمنان از افرادی کمک گرفت، اما

بعد از پیروز شدن بر دشمنانش، آن افراد را به قتل رساند،
هرآینه گردن گروه بزرگی را می زد.

از این روایت به خوبی روشن می گردد که قتل برخی از افراد
خاصّ از نظر پیامبر گرامی اسلام، لازم بوده است، ولی به خاطر
پیشگیری از بدبینی مردم نسبت به پیامبر و جلوگیری از اتهام آن
حضرت به ناجوانمردی، ایشان از کشتن آن افراد صرف نظر
کردند.

بنا بر این، در صورتی که شرایط خاص و اوضاع جامعه هیچ
تاثیری نداشت، هرگز پیامبر اسلام (ص)، اجرای حکم قتل افراد
مذکور را معطل نمی گذاشت.

این امر به روشنی بر این حقیقت دلالت می کند که شرایط و
متطلّبات اجتماعی و مقتضیات زمانی و مکانی خاص، نقش
بارزی در تغییر و یا تعطیل و توقف حکمی شرعی از احکام
حکومتی دارد.

بر اساس آنچه گذشت ، به خوبی روشن می گردد که احکام حکومتی ، از جمله احکام قضایی که مصداق بارز احکام حکومت اسلام هستند ، در چهار چوب معیارهای اصیل اسلامی مانند عدالت ، عقلانیت و مصلحت امت ، و همچنین ، بر مبنای قواعد عامّ و کلیّ فقه اسلامی ، قابل تطوّر ، تغییر ، و توقف هستند.

دسته سوم از آیات

بخش دیگر از آیات قرآن که برای اثبات حکم اعدام ، به آنها استناد شده است ، آیات مربوط به ارتداد است.

در اینجا به این حقیقت اشاره می کنیم که آیاتی که در باره ارتداد و جزای آن سخن می گویند ، هرگز اعدام مردّ را چه فطری باشد و چه ملّی ، بیان نمی کنند ، و تنها به حبّط عمل او ، و عذاب عالم آخرت ، اشاره دارند.

حکم آن گروه از فقها که قائل به مجازات اعدام مردّ فطری هستند ، برگرفته از دسته ای از روایات است که برخی از آنها

ظَنِّي الصدور و برخی دیگر هم ظَنِّي الدلالة می باشند ، و با نصّ صریح آیات دیگری از قرآن که از نظر گرامی شما خواهند گذشت، منافات دارند که اکراه و اجبار در تحمیل دین را صریحا نفی می نمایند.

اما آیاتی که در خصوص افراد مرتدّ وارد شده ، بدین شرح است:

در آیه 217 از سوره بقره ، چنین آمده است:

"وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فِيمَتَ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ".

یعنی : "و کسانی از شما که از دین خود برگردند و در حال کفر بمیرند، اعمال آنان در دنیا و آخرت تباه می شود و آنان همدم آتش جهنم هستند و در آن جاودانه خواهند بود".

در سوره نحل ، آیه 106 نیز ، چنین می خوانیم:

"مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ
وَلَكِنْ مِنْ شَرِّحِ الْكَفْرِ صِدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ
عَظِيمٌ".

یعنی : "کسانی که پس از ایمان آوردن ، به خدا کافر شوند، نه
آن کسی که از روی اجبار به گفتن سخنی کفرآمیز وادار گردد
ولی دلش به ایمان آرامش یافته است، بلکه کسانی که سینه را
برای کفر گشوده است ، خشم خدا بر آنان خواهد بود و عذابی
بزرگ خواهند داشت".

در آیه 90 از سوره آل عمران ، چنین آمده است:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ
وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ.

یعنی : "آنانکه بعد از ایمان آوردن ، کافر شدند ، سپس بر کفر خود افزودند ، هرگز توبه آنان پذیرفته نمی شود ، و آنان گمراهان هستند".

همانگونه که ملاحظه فرمودید ، هیچیک از آیات مربوط به ارتداد ، حکم مجازات اعدام را برای مرتد ، حتی مرتد فطری ، تبیین نمی نماید.

اما در مقابل، آیات واضح و روشنی در قرآن کریم، آزادی اندیشه و انتخاب دین و نفی اکراه و اجبار در تحمیل دین را به اثبات می رساند.

آن آیات عبارتند از :

الف . آیه های 17 و 18 از سوره مبارکه زُمَر به این شرح:

"وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ . الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْأُولَاءُ".

یعنی : "برای آنانکه از پرستش طغیانگران اجتناب کردند و به سوی خدا بازگشتند ، خبر رستگاری است. پس مژده ده بندگان مرا ، آنانکه سخنان را می شنوند و از بهترین آنها پیروی می کنند. آنان راه یافتگان به سوی خدا و خردمندانند".

این فراخوان افتخار آمیز به بررسی بینش ها و گرایش های گوناگون و انتخاب بهترین آنها با آزادی فکر ، بدان جهت است که شریعت اسلام ، مکتبی غنی و سرشار از دلائل استوار است و بر مبنای منطق و استدلال بنیانگذاری شده و طوفان های افکار و اندیشه های مخالف و ایدئولوژی های متعارض ، هرگز نمی توانند آن را متزلزل گردانند.

ب . آیه 256 از سوره بقره، که در زمینه آزادی انسان ها در انتخاب دین، چنین می فرماید:

لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی.

یعنی: "در پذیرش دین ، اکراه و اجباری نیست. (زیرا) راه هدایت از بیراهه و گمراهی ، تبیین و آشکار گردیده است."

آیات یادشده در تأیید این حقیقت است که بنا بر حکم عقل سلیم ، دین، عبارت است از مجموعه اعتقادات قلبی و معارف الهی، و روشن است که اکراه و اجبار و تهدید به اعدام و امثال آن، در زمینه باور های قلبی، تأثیری ندارد و مفید فایده نیست.

اما در خصوص روایات ، مشاهده می کنیم که در میان احادیث و خبرهای واحدی که آن گروه از فقها برای اثبات حکم اعدام مرتدّ به آنها استدلال کرده اند، تعارض هایی آشکار وجود دارد که استدلال به آنان را از حیّز اعتبار ، ساقط می کند.

مثلا در زمینه توبه دادن مرتد فطری، برخی از روایات بر آنند که امام علی (ع)، از یکی از مسلمین که مرتد فطری شده بود (قبل از اینکه به اعدام او حکم کند)، از وی خواست که توبه کند. (وسائل الشیعه، أبواب حد المرتد، باب أن المرتد عن فطرة قتله مباح لكل من سمعه، حدیث 4).

در حالی که در حدیث بعدی (حدیث شماره 5 از همان باب) چنین می خوانیم که امام باید مرتد فطری را اعدام کند و نباید از او بخواهد که توبه کند.

روشن است که در میان این دو حدیث ، تناقضی واضح وجود دارد.

از سویی دیگر، در روایت سوم از باب اول از ابواب حدّ مرتد در کتاب وسائل الشیعه، این عبارت آمده است: "علی الامام أن یقتله"، یعنی بر امام است که مرتد را بکشد. در حالی که در ضمن همین روایت از همان باب چنین آمده است: "فان دمه مباح لمن سمع ذلك منه".

یعنی: خون مرتدّ حلال است برای کسی که خبر اذتداد را از او بشنود.

بر مبنای بخشی از روایت مذکور، فقط امام است که می تواند دستور اعدام مرتد را صادر کند، در حالی که بر اساس بخش

دیگری از همام روایت، هرکسی که از دیگری بشنود که مرتدّ شده است، می تواند وی را به قتل برساند.

ملاحظه می کنید که در این حدیث نیز ، اختلافی آشکار قابل مشاهده است.

عدم انسجام میان همه احادیث ابواب "حدّ مرتد" ، جای این سؤال را باقی می گذارد که با وجود آیات روشنی از قرآن که اکراه و اجبار در تحمیل دین را نفی می کند، آیا می توان به صورت یک طرفه به این دسته از روایات متعارض و آشفته ، برای اثبات سخت ترین مجازات ها یعنی مجازات اعدام برای کسی که مرتد می شود و به صورت مسالمت آمیز، از دین خارج می گردد، متمسک شد؟

سایر روایاتی که در ابواب دیگر برای اثبات مجازات اعدام در موارد پیشین نیز به آنها استدلال شده است ، ظنی الدلاله و یا ظنی الصدور هستند ، و در بسیاری از موارد ، دارای تعارض و تناقض نسبت به یکدیگر می باشند.

روشن است که برای اثبات اشدّ مجازات یعنی اعدام انسانها که ملازم با سلب حیات و گرفتن جان آنان و یتیم ساختن فرزندان و بی سرپرست کردن همسران و داغدار ساختن پدران و مادران آنان است ، نمی توان به روایات و مستندات ظنی و غیر قطعی استدلال کرد.

این در حالی است که از دیدگاه دین مبین اسلام، ما مأمور به رعایت احتیاط فوق العادة در زمینه احکام مربوط به دماء و نفوس مردم هستیم.

چنانکه قبلاً یادآور شدیم ، در کتاب "حدود" از کتب روایی آمده است که: "ادرؤوا الحدود بالشبهات". یعنی: در صورتی که در مورد حدّی از حدود، شبهه ای به وجود بیاید، آن حدّ و حکم قضایی را دفع کنید و انجام ندهید. (وسائل الشیعة، کتاب الحدود، باب 24)

این امر به احتیاط، هم شامل مقام تبیین و صدور حکم ، و هم مقام اجرای آن می باشد.

دسته چهارم از آیات

این دسته از آیات ، آیه هایی را در بر می گیرد که توسط برخی از مفسران ، برای اثبات مجازات اعدام محارب ، مورد استدلال قرار گرفته اند. این آیات ، به شرح ذیل هستند:

در سوره احزاب ، آیه های 60 و 61 چنین آمده است:

"لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا . مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِلُوا نَقْتِيلًا".

یعنی : "منافقان و آنان که در دل هایشان مرض است و آنها که در مدینه فتنه و تخریب می کنند ، اگر دست نکشند ، ما تو را بر آنها بر انگیزیم که از آن پس جز اندک زمانی در مدینه در جوار تو نتوانند زندگی کنند. این لعنت شدگان ، باید هر جا یافت شوند ، دستگیر شوند و به قتل برسند".

با دقت در آیات قبل از این دو آیه و سخن مفسران قرآن مجید،
 به خوبی معلوم می گردد که مقصود از این گروه خطرناک ،
 بخشی از لشکر دشمنان مهاجم بودند که به عنوان ستون پنجم
 سپاه متجاوز ، در لایه های جامعه وارد شده بودند و به فرمان
 دشمنان مهاجم که در صدد ریشه کن کردن اسلام و کشتار
 عموم مسلمانان بودند ، به عملیات تخریب و فتنه گری و هموار
 کردن راه نفوذ و هجوم لشکر دشمن می پرداختند.

در آیه قبل از آیات مذکور ، یعنی آیه 57 از همان سوره مبارکه
 احزاب ، چنین آمده است:

"وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا
 بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا".

یعنی : "آن گروهی که مردان و زنان با ایمان و بی تقصیر را
 می آزارند ، بار تهمت و گناه آشکاری را بر دوش می کشند".

از این آیه نیز به خوبی معلومی می گردد که گروه مذکور ، نه تنها به فتنه گری می پرداختند ، بلکه با حمله و تعدّی و تجاوز به مسلمانان ، در حال آزار و آسیب رساندن به مسلمین و از بین بردن امنیّت جامعه و گشودن راه لشکر مهاجمان بودند.

بر همین اساس ، در آیات پس از این آیه ، یعنی آیات 60 و 61 به این گروه متجاوز و مهاجم که به عنوان ستون پنجم سپاه دشمن عمل می کرد ، هشدار داده شده است که اگر دست از حمله و تعدی و تخریب بردارند ، با آنان به عنوان مهاجمان متجاوز ، مقابله خواهد شد و نابود خواهند گردید.

قرآن مجید در آیه 91 از سوره نساء ، به این حقیقت واضح اشاره می کند که آن گروه از منافقان متجاوز ، با تظاهر به اسلام، در جامعه مسلمانان نفوذ می کردند و به جنگ با مسلمانان بیگناه می پرداختند و حاضر به پذیرش صلح و مسالمت نبودند و دست از تخریب و فتنه و تجاوز نمی کشیدند.

آیه یادشده بدین شرح است:

«سَتَجِدُونَ ءَاخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوا بِكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلًّا مَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَاخْذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا».

یعنی : "به زودی گروهی دیگر را خواهید یافت که می خواهند از شما (با تظاهر به اسلام) در امان باشند ، و از هم کیشان خود نیز (از طریق همکاری با آنان) ایمن باشند. آنان هر بار به سوی فتنه برگردند، در آن فرو می افتند. پس اگر از درگیری با شما کناره نگرفتند و صلح نکردند و دست از شما برنداشتند ، آنان را هر جا یافتید، بگیرید و به قتل برسانید. ما برای شما بر ایشان قدرت و تسلطی آشکار قرار داده ایم".

از این آیه قرآن نیز معلوم می گردد که گروهی از کافران حربی که قصد کشتن مسلمانان و نابودی امت اسلامی را داشتند ، با نفوذ به درون جامعه مسلمانان ، به ایذاء و تجاوز و جنگیدن با

آنان می پرداختند و به هیچ وجه ، حاضر به ترک تجاوز و کشتار مسلمانان ، و پذیرش صلح و آرامش نبودند.

با دقت در آیه های یادشده و مطالعه آیه های قبل و بعد آنها ، به خوبی روشن می گردد که آیات فوق ، در باره برخورد با مهاجمان متجاوز و ستون پنجم آنان در میادین جنگ و یا صحنه های مختلف درگیری بر علیه مسلمانان ، نازل گردیده است.

به عبارت دیگر ، آیات مذکور ، مربوط به کسانی است که در مرحله عمل ، دست به شورش مسلحانه بر علیه نظام اسلامی و جامعه مسلمانان می زدند و امنیت اجتماعی و موجودیت آنان را با توطئه ، تجاوز ، ایجاد درگیری با مسلمانان و اقدام های تخریبی خشونت آمیز به خطر می انداختند، و در مسیر براندازی نظام اسلامی و فروپاشی جامعه مسلمانان ، وارد میدان جنگ و صحنه های درگیری خشونت بار می گردند.

روشن است که این آیات در خصوص مقوله جنگ با دشمنان مهاجم که به درون شهر نفوذ کرده اند و به آزار ، کشتار و تجاوز به مسلمانان دست زده اند ، سخن می گویند.

بر اساس معیارهای انسانی و به اجماع همه عقلاء ، مقابله با لشکریان مهاجم و دشمنان متجاوز که به عنوان ستون پنجم آنها عمل می کنند و دست از تخریب خشونت بار و جنگ بر علیه مردم بر نمی دارند ، امری طبیعی ، عادلانه و عاقلانه است.

سخن ما این است که مقوله جنگ با دشمنان مهاجم و انهدام عوامل تهاجم مسلحانه در میادین مختلف نبرد ، از مقوله مجازات اعدام افرادی که متهم به ارتداد یا توهین لفظی به مقدسات ، و یا جرائمی که آنان را در معرض قصاص نفس قرار می دهد و یا مخالفان و معارضان سیاسی نظام که تنها با کلام و بیان به انتقاد از سیاست های نظام اسلامی می پردازند ، کاملاً جدا و بیگانه است.

بنا بر این ، نمی توان به وسیله آیات یادشده ، برای اثبات مجازات اعدام افرادی که به خاطر توهین به حاکمان و مقدّسات در مقام بیان ، و یا ارتداد محض ، و یا قصاص نفس به اعدام محکوم شده اند و امثال این موارد ، استدلال کرد.

فصل سوم

بررسی مجازات رجم

یکی از مجازات های که در کتاب الحدود در علم فقه ، مورد بحث و بررسی قرار می گیرد ، مجازات رجم به معنای سنگسار است. برخی از فقیهان بر آنند که در صورتی که یک فرد مرتکب زنای محصنه شود ، در صورت اثبات جرم و عدم توبه او قبل از قیام بیّنه و شهادت شهود در دادگاه ، به مجازات اعدام از طریق سنگسار ، محکوم می شود. برخی فقهاء ، موارد دیگری نیز به عنوان جرمی که موجب رجم می شود ، ذکر کرده اند.

در این گفتار بر آنیم تا این مجازات را از دیدگاه قرآن و روایات اسلامی ، مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

بررسی مجازات رجم از دیدگاه قرآن

اوّل ، در قرآن مجید ، هیچ آیه ای که بر مشروعیت سنگسار دلالت کند ، وجود ندارد.

ثانیا ، آیه ای در قرآن کریم وجود دارد ، که عدم مجازات سنگسار ، از آن استفاده می شود ، که در اینجا از نظر گرامی شما می گذرد:

در آیه 25 از سوره نساء ، چنین آمده است:

"وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ".

یعنی : "وآنها که از شما نمی توانید با زنان (آزاد) پاکدامن و با ایمان ازدواج کنید، می توانید با زنان پاکدامن از کنیزان با ایمانی که در اختیار دارید ازدواج نمایید. خداوند ، به ایمان شما آگاه تر است و همگی از یکدیگر هستید. پس با آن کنیزان

با اجازه اهل آنها ازدواج کنید ، و مهرشان را به خودشان بدهید ،
 به شرط آن که پاکدامن باشند ، نه به طور آشکار مرتکب فحشا
 شوند ، و نه دوست پنهانی بگیرند .

و در صورتی که کنیزان یادشده محصنه باشند و مرتکب عمل
 منافی عفت شوند ، نصف مجازات زنان محصنه آزاد بر آنان
 خواهد بود ."

بر اساس بخش پایانی این آیه ، مجازات کنیزان محصنه ، نصف
 مجازات زنان محصنه آزاد ، تعیین شده است . در حالی که اگر
 چنانکه برخی فقهاء معتقدند ، مجازات عمل منافی عفت در زنان
 محصنه ، اعدام از طریق رجم بود ، هرگز در این آیه ، نصف آن
 مجازات ، برای کنیزان محصنه تعیین نمی گردید ، زیرا اعدام با
 رجم ، قابل نصف شدن نیست .

از اینجا معلوم می گردد که مجازات زنان آزادی که مرتکب عمل
 منافی عفت می شوند ، چیز دیگری غیر از رجم می باشد .

نکته قابل توجه در اینجا این است که علیرغم اینکه هیچ ذکری از رجم و سنگسار در قرآن به میان نیامده است ، بسیاری از بوقهای تبلیغاتی دشمنان اسلام ، قرآن را به عنوان کتاب مروج احکام خشونت آمیز مثل سنگسار ، معرفی می کنند. این در حالی است که مجازات رجم در کتاب تورات ، به عنوان کیفر چندین جرم گوناگون، آمده است.

مجازات سنگسار در تورات

به عنوان مثال ، در آیه های 13 تا 29 باب 22 از سفر تثئیه کتاب تورات و عهد عتیق چنین آمده است :

«اگر کسی برای خود زنی گیرد و چون بدو در آید او را مکروه دارد... و گوید این زن را گرفتم و چون به او نزدیکی نمودم او را باکره نیافتم ... اگر این سخن راست باشد و علامت بکارت آن دختر پیدا نشود آنگاه دختر را نزد در خانه پدرش بیرون آورند و اهل شهرش او را با سنگ سنگسار نمایند تا بمیرد.

اگر مردی یافت شود که با زن شوهرداری هم بستر شده باشد پس هر دو یعنی مردی که با زن خوابیده است و زن ، کشته شوند ... اگر دختر باکره‌ای بمردی نامزد شود و دیگری او را در شهر یافته با او هم بستر شود پس هر دوی ایشان را نزد دروازه شهر بیرون آورده ایشان را با سنگ‌ها سنگسار کنند تا بمیرند .

در آیه های 32 تا 36 از باب 15 سفر اعداد ، چنین می گوید:

«چون بنی اسرائیل در صحرا بودند کسی را یافتند که در روز سبت (شنبه) هیزم جمع میکرد ... خداوند به موسی گفت این شخص البته کشته شود. تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه با سنگ‌ها ، سنگسار کنند. پس تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه آورده او را سنگسار کردند و بمرد».

همچنین ، در آیه 18 تا 21 باب 21 از سفر تثئیه چنین آمده است:

«هر کسی را پسری سرکش و فتنه انگیز باشد که سخن پدر و سخن مادر خود را گوش ندهد و هر چه او را تأدیب نمایند ایشان را نشنود پدر و مادرش او را گرفته نزد مشایخ شهرش به دروازه محله‌اش بیاورند و به مشایخ شهرش گویند این پسر ما سرکش و فتنه انگیز است، سخن ما را نمی‌شنود و مسرف و میگسار است. پس جمیع اهل شهرش او را با سنگ سنگسار کنند تا بمیرد».

در بسیاری از موارد دیگر در کتاب تورات ، مجازات اعدام از طریق سنگسار ، ذکر شده است.

البته بر اساس گزارش هایی از جانب علمای دین یهود ، گرچه آیات یادشده در باره مجازات رجم در تورات آمده است ، ولی عملاً ، اجرای مجازات سنگسار ، متوقف می باشد.

نکته ای که خواستیم به آن اشاره کنیم این بود که علیرغم وجود آیه های متعدد پیرامون سنگسار در کتاب آئین یهود ، حتی یک مورد از مجازات رجم ، در قرآن مجید ، یافت نمی شود.

بررسی مجازات رجم از دیدگاه روایات

بر اساس آنچه در بخش قبل بیان شد ، هیچ نامی از کیفر سنگسار ، در کتاب آسمانی ما مسلمانان نیامده است. بنا بر این ، تنها مستندی که قائلان به رجم به آن تمسک جسته اند ، برخی از روایات است که اخبار آحاد می باشند و ظنی الصدور و یا ظنی الدلالة هستند و در میان آنها ، تعارض ها و تناقض های آشکاری وجود دارد.

در اینجا ، روایات ذیل را در این زمینه به عنوان نمونه ، از نظر شما می گذرانیم:

در کتاب وسائل الشیعة ، جلد 28 ، چنین آمده است:

« قَضَى عَلَى (ع) فِي امْرَأَةٍ زَنَتْ فَحَبِلَتْ فَقَتَلَتْ وَلَدَهَا سِرّاً فَأَمَرَ بِهَا
فَجَلَدَهَا مِائَةَ جَلْدَةٍ ثُمَّ رُجِمَتْ وَكَانَتْ أَوَّلَ مَنْ رَجِمَهَا » .

یعنی : "امام علی (ع) در باره زنی که زنا کرده بود و حامله شده
بود و نوزاد خود را مخفیانه کشته بود ، چنین قضاوت کرد که
یکصد تازیانه به او زدند و سپس ، سنگسار شد. و رجم این زن ،
نخستین موردی بود که سنگسار نمود".

همانطور که ملاحظه می فرمایید ، در این حدیث ، هیچ نامی از
محصنه بودن آن زن نیامده است. عمل منافق عفت یک زن غیر
محصنه هم به اتفاق فقهاء ، سنگسار نیست. بنا بر این تنها
جرمی که ممکن است موجب صدور چنان حکم سنگین برای آن
زن تصوّر شود این است فرزند خود را کشته است.

این در حالی است که فقهایی که به این حدیث برای اثبات رجم و
سنگسار تمسّک می جویند ، به استناد روایات دیگر معتقدند
که اگر فردی فرزند خود را به قتل برساند ، قصاص نمی شود.

بنا بر این ، میان این حدیث از یکسو ، و دسته ای از احادیث دیگر ، تناقضی آشکار وجود دارد ، به نحوی که تمسک به این حدیث را برای اثبات مجازات شدید سنگسار ، از حیث اعتبار ساقط می کند.

در حدیثی دیگر از کتاب "وسائل الشیعة" ، باب 28 ، چنین آمده است:

كَانَ عَلَى (ع) يَضْرِبُ الشَّيْخَ وَ الشَّيْخَةَ مِائَةً وَ يَرْجُمُهُمَا وَ يَرْجُمُ الْمُحْصَنَ وَ الْمُحْصَنَةَ .

یعنی : امام علی اینچنین بود که پیرمرد و پیرزنی که عمل منافی عفت انجام داده بودند را یکصد ضربه تازیانه می زد و آندو را سنگسار می کرد. همچنین ، مردی و زنی که زنای محصنه مرتکب شده بودند را سنگسار می نمود."

این در حالی است که اعدام و رجم پیرمرد و پیرزن که زنای غیر محصنه مرتکب شده اند ، مورد اتفاق فقهای اسلام نیست. و این یعنی به بخش حدیث مذکور ، اعتماد ندارند. علاوه بر این،

در روایت دیگری که در ذیل می آید و دقیقا در همان کتاب
وسائل الشیعه و همان باب آمده است، چنین حکمی برای پیرمرد
و پیرزن ، در نظر گرفته نشده است:

« قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فِي الشَّيْخِ وَ الشَّيْخَةِ أَنْ يَجْلَدَا مِائَةً وَ
قَضَى لِلْمُحْصَنِ الرَّجْمَ وَ قَضَى فِي الْبَكْرِ وَ الْبِكْرَةِ إِذَا زَنَى جَلْدَ
مِائَةً ». (همان منبع).

یعنی : امام علی ، در مورد پیرمرد و پیرزن چنین حکم کرد که
یکصد ضربه تازیانه زده شوند ، و در مورد کسانی که مرتکب
زناى محصنه می شوند حکم کرد که رجم شوند ، و در مورد
پسر و دختر باکره هرگاه مرتکب عمل منافی عفت شوند حکم
کرد که یکصد ضربه تازیانه زده شوند".

اختلاف میان دو حدیث فوق ، به روشنی معلوم و آشکار است.
حدیث دیگری که برای اثبات رجم ، به آن تمسک شده، از کتاب
اصول کافی ، به این شرح است:

« أَتَى النَّبِيَّ (ص) رَجُلٌ فَقَالَ إِنِّي زَنَيْتُ فَصَرَفَ النَّبِيُّ (ص) وَجْهَهُ عَنْهُ فَأَتَاهُ مِنْ جَانِبِهِ الْآخِرِ ثُمَّ قَالَ مِثْلَ مَا قَالَ فَصَرَفَ وَجْهَهُ عَنْهُ ثُمَّ جَاءَ الثَّالِثَةُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي زَنَيْتُ وَ عَذَابُ الدُّنْيَا أَهْوَنُ مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَبْصَحَ بِكُمْ بَأْسُ يَعْنِي جَنَّةً فَقَالُوا لَا فَأَقَرَّ عَلَى نَفْسِهِ الرَّابِعَةَ فَأَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنْ يَرْجَمَ فَحَفَرُوا لَهُ حَفِيرَةً فَلَمَّا أَنْ وَجَدَ مَسَّ الْحِجَارَةِ خَرَجَ يَشْتَدُّ فَلَقِيَهُ الزَّبِيرُ فَرَمَاهُ بِسَاقِ بَعِيرٍ فَعَقَلَهُ بِهِ فَأَدْرَكَهُ النَّاسُ فَقَتَلُوهُ فَأَخْبَرُوا النَّبِيَّ (ص) بِذَلِكَ فَقَالَ هَلَّا تَرَكَتُمُوهُ».

یعنی : "مردی آمد نزد پیامبر (ص) و گفت: من مرتکب زنا شدم. پیامبر ، روی خود را از او گرداند. آن مرد دوباره از جانب دیگر آمد و گفت: من عمل منافی عفت را انجام داده ام. باز هم پیامبر اعتنا نکرد و روی خود را از او گرداند. آن مرد برای سومین بار گفت: ای پیامبر خدا ، من مرتکب زنا شده ام و عذاب دنیا آسانتر از عذاب آخرت است. پیامبر از مردم سؤال کرد: آیا این مرد ، مشکل روانی و جنون دارد؟ گفتند: نه. آن مرد برای بار

چهارم به گناه خود اعتراف کرد. در این حال ، دستور داد او را رجم کنند. پس گودالی کردند ، و چون اولین سنگ به او اصابت کرد ، از گودال خارج شد و با شدت پا به فرار گذاشت. زیر ، او را دنبال کرد و با استخوان ساق شتری او را از پا افکند و مردم هم رسیدند و او را کشتند. وقتی خبر این ماجرا و قتل او را به پیامبر دادند ، فرمود: چرا او را رها نکردید؟".

در صورتی که سند این حدیث کاملاً هم صحیح و حتی موجب اطمینان به صدور روایت باشد ، باز هم معلوم می گردد که حکم رجم و سنگسار ، قانونی لازم و ضروری نیست.

زیرا بر اساس این گفتار ، اولاً پیامبر اسلام چندین بار پس از اقرار و اعتراف آن مرد ، به گفتار او اعتنا نکرد و روی خود را به سوی دیگری گرداند. این امر ، معنا و مفهومی روشن دارد. از سوی دیگر ، پس از اینکه آن حضرت شنید که آن مرد از گودال خارج شده و خواسته خود را نجات دهد و آن مردم او را کشته

اند، پیامبر به آنان اعتراض کرد و گفت : چرا او را رها نکردید
برود؟

در صورتی که بنا به سخن برخی از فقها که اعدام چنین
شخصی را ضروری می دانند ، باید پیامبر (ص) از کشته شدن
او که به معنای عمل به حکم شرعی ضروری بود ، ابراز رضایت
می نمود.

احادیث اهل سنت

در اینجا ، نمونه هایی از احادیثی که در باره رجم ، در کتب
روای اهل سنت وجود دارد را نیز ، از نظر شما می گذرانیم:

در کتابهای روایی مهم اهل سنت مانند صحیح بخاری، جلد 8 ، و
مسند احمد بن حنبل ، جلد 1 ، و سنن ترمذی ، جلد 2 ، و سنن
دارمی ، جلد 2 و امثال آنها ، از قول خلیفه دوم به این امر اشاره
شده که آیه ای به نام آیه رجم بر پیامبر اسلام نازل شده است ،
گرچه این آیه در قرآن وجود ندارد.

در کتاب سنن نسائی ، جلد 4 ، از خلیفه دوم عمر بن الخطاب
چنین روایت می کند:

"قد خشيت أن يطول بالناس زمان حتى يقول القائل مانجد
الرجم في كتاب الله فيضلوا بترك فريضة أنزلها الله تعالى. ألا و انّ
الرجم حق على من زنى اذا أحصن و كانت البينة او كان الحبل او
الاعتراف و قد قرأناها [الشيخ و الشیخة اذا زنيا فارجموهما
البتة] . لقد رجم رسول الله و رجمنا بعده".

یعنی : "عمر بن الخطاب می گوید : می ترسم زمان زیادی بر مردم
بگذرد و گوینده ای بگوید ما رجم را در قرآن نیافتیم ، پس مردم
گمراه شوند به خاطر ترک فريضه ای که خدا آن را نازل کرده
است. آگاه باشید که رجم حق است بر عمل زنا اگر محصنه
باشد و بینه هم بر آن اقامه شود ، یا موجب آستن شدن شود
و یا با اقرار و اعتراف باشد . و ما آن را خوانده بودیم که :
[پیرمرد و پیرزن را اگر زنا کنند ، حتما سنگسار کنید]" .

همچنین ، مالک بن انس در کتاب "الموطأ" از راویان حدیث حکایت می کند که خلیفه دوم به مردم گفت : "مبادا به خاطر اعراض از آیه رجم ، هلاک شوید ، اینکه گوینده ای بگوید حد را در کتاب خدا نیافتیم. رسول خدا رجم کرد و ما هم رجم کردیم. به خدا قسم اگر نمی گفتند که عمر بن الخطاب بر قرآن افزوده است، من آن آیه را می نوشتم که : [الشیخ و الشیخة اذا زنيا فارجموهما البتة] ، یعنی : [پیرمرد و پیرزن را اگر زنا کنند ، حتما سنگسار کنید]".

همانطور که ملاحظه می کنید ، در این حدیث ، با استناد به ادّعای آیه رجم که اصلاً در قرآن وجود ندارد ، برای اثبات مجازات سنگسار ، استدلال شده است.

ضعف این روایات که در کتابهای روایی معروف اهل سنت یافت می شود آنقدر واضح است که حتی ناقلان آن ، از جمله "نسائی" به نقد آن پرداخته و آن را به عنوان روایتی ضعیف و نامعتبر معرفی می نمایند.

نتیجه

بنا بر آنچه بیان شد ، به خوبی روشن می گردد که:

اولا ، حکم رجم و سنگسار به هیچ وجه در قرآن مجید به

عنوان مهمترین منبع فقه اسلامی نیامده است.

ثانیا ، حدیث هایی که برای اثبات این امر به آنها تمسک

جسته اند ، درگیر تناقضات و تعارضات متعددی هستند ، که

آنها را از درجه اعتبار ، ساقط می کند.

ثالثا ، حتی اگر آن احادیث از نظر علم رجال و درایه و اصول

فقه ، به عنوان اخبار آحاد صحیح هم پذیرفته شوند ، باز برای

اثبات جواز مجازات بسیار سنگین و خشنی در حدّ قتل افراد با

سنگسار کردن آنان ، نمی توان به مستندات ظنی و غیر قطعی ،

استدلال نمود. زیرا با وجود اندک شبهه ای در سند یا دلالت

حدیث های مذکور ، واجب است به قاعده کلی فقهی "ادرؤوا

الحدود بالشبهات" عمل شود و از صدور حکم مذکور و اجرای مجازات سنگسار ، خودداری گردد.

رابعاً ، همانگونه که در فصل دوم به اثبات رساندیم ، احکام قضایی که در زمره احکام حکومتی اسلام قرار دارند ، بر مبنای قواعد کلیّ فقه اسلامی و به مقتضای مبانی الهی در شرع اسلام، مانند اصول کلیّ عدالت و عقلانیت ، قابل تطوّر و تبدیل می باشند.
